

ناکامی‌های امریکای لاتین

دیوید گالاهر

مرتجعان، بین دموکرات‌ها و اقتدارگرایان».

راید خاطر نشان می‌سازد که بسیاری از کشورهای امریکای لاتین در فاصله سال‌های ۱۸۵۰ تا ۱۹۳۰ وضعیت موفقیت‌آمیزی داشته‌اند. اقتصادهای آنان نسبتاً باز بود، صادرات در اوج بود و در برخی از این کشورها نیز چنین به نظر می‌رسد که دموکراسی در حال پاگرفتن است. در ۱۹۱۰، یعنی یک قرن بعد از استقلال آرژانتین از لحاظ درآمد سرانه، یکی از شش کشور ثروتمند جهان بود. مهاجران از سراسر دنیا بدان روی آورده بودند. شیلی نیز دوره‌ای از رونق را تجربه

می‌کرد. مهاجران آلمانی بخش‌های وسیعی از جنوب را آباد کرده و والپارایزو یکی از ثروتمندترین بنادر جنوب بود. یک چنین دستاوردهایی خود باعث آن می‌شود که در مورد بسیاری از تحلیل‌های سنتی در مورد علل ناکامی امریکای لاتین که راید نیز بدان‌ها اشاره کرده است تردید حاصل شود. احتمالاً توضیحات دیگری هم باید در کار باشد؟ همان‌گونه که راید خاطر نشان ساخته است، بحران جهانی اقتصاد [در ۱۹۳۰] بر شیلی و آرژانتین لطماتی اساسی وارد آورد و با موج گسترده‌ای از بیکاری که در پی داشت، تیشه بر ریشه زد. شکست اقتصادی در را بر روی آرای افراطی گشود. کمونیسم و فاشیسم هر دو تأثیر اساسی بر جای گذاشتند و برخلاف اروپای غربی که مصائب جنگ باعث شد این بیماری آن‌ها درمان شود، شیلی و آرژانتین، پدیده‌ی مشابهی را تجربه نکردند. رأی‌دهندگان مفتون راه حل‌هایی سریع جادویی شدند: رفاه و برابری، همین‌جا و همین‌حالا.

در حالی که به دلیل بی‌ثباتی حاصل از تلاش دولت‌ها برای تحقق جبری مجموعه‌ای از اهداف نامیسر، توان اقتصادی این کشورها رو به افول بود، انتظارات رأی‌دهندگان رو به افزایش داشت. در مجموع در کشورهای موفق جهان میان رأی‌دهندگان و حکومت‌ها نوعی پیمان اجتماعی تلویحی شکل می‌گیرد که براساس آن حکومت‌ها نه فقط از دادن وعده‌هایی غیرقابل تحقق مینی بر بهبود و رفاه اجتماعی اجتناب می‌کنند بلکه اصولاً از آن‌ها چنین انتظاری نیز نمی‌رود؛ وعده‌هایی که اگرچه در کوتاه‌مدت جذاب به نظر می‌رسند ولی در نهایت آسیب‌های اقتصادی فراوانی به دنبال می‌آورند. این پیمانی است که براساس آن به گونه‌ای که راید از یک نوشته‌ی خوان‌بایستا آلبردی، مشروطه خواه بزرگ آرژانتینی، نقل می‌کند هم



The Forgotten Continent, The Battle for Latin America's Soul. Micheal Reid. Yale University Press. 384pp.

چرا امریکای لاتین در مقایسه با ایالات متحده یا کانادا با چنین ناکامی‌هایی روبه‌رو بوده است؟ کتاب قاره‌فراموش شده با عنوان فرعی *نبرد برای جان و روح امریکای لاتین* به قلم مایکل راید در تلاش پاسخ‌گفتن به این پرسش، تمام توضیحات موجود را مورد بررسی قرار می‌دهد. یکی از این توضیحات، نظریه‌ی به

اصطلاح «وابستگی» است که در سال‌های دهه ۱۹۴۰ طرح شد. براساس این نظریه مقرر «مداخلات ایالات متحده بود و موقعیت فرودست امریکای لاتین در مقام صادر کننده مواد خام». سپس همان‌گونه که راید توضیح می‌دهد نوبت به این نظریه رسید که «امریکای لاتین قربانی فرهنگ خود و به ویژه سنت‌ها و اندیشه‌های سیاسی کاتولیک‌مآب و اسپانیایی‌تبار خود در زمینه‌های سامان اجتماعی بوده است که مطابق با این دیدگاه هم ماهیتی ضد سرمایه‌داری دارد و هم خصلتی مغایر با دموکراسی». راید در ادامه به مجموعه‌ای از دیگر علل نیز اشاره دارد از جمله وضعیت نامناسب جغرافیایی امریکای لاتین، نظام حقوقی پرزرق و برق باروک، فقدان نهادهای پابرجای، و نابرابری‌ها ریشه‌ای آن که حال اگر نگوئیم با توجه به نظام فوق‌العاده سلسله مراتبی امپراتوری اینکا به دورانی قدیمی‌تر باز می‌گشت، لاقلاً به دوره استعمار نَسب می‌برد. راید در توصیف این وضعیت از رساله‌ای نقل می‌کند که الکساندر فُن هومبولت در سال ۱۸۱۱ در مورد مکزیک نوشت: «معماری ساختمان‌های عمومی و شخصی، لباس‌های شکیل بانوان، جلوه طبقات عالی اجتماعی، همگی از یک رنگ و جلای اجتماعی حکایت دارند که در مقایسه با عربانی، چهل و زمختی عامه مردم، در تعارضی آشکار قرار دارد.» توصیفی صریح از یک نابرابری اساسی که هنوز هم ادامه دارد.

از میان تمامی این آرا در توضیح علل عقب افتادگی منطقه، راید کدام یک را ترجیح می‌دهد؟ او با احتراز از یکسونگری بر این باور است که «جست و جوی یک توضیح واحد و جامع از علل عقب افتادگی امریکای لاتین خطاست.» توضیح واقعی را باید در ترکیبی از تمامی این علل جست و جو کرد و تعارضی لایزال میان «نوآوران و

کاندیدها و هم رآی دهندگان بدین تفاهم می‌رسند که «ملت‌ها نیز مانند آدمیان بال ندارند. راه خود را پای پیاده، گام به گام طی می‌کنند». این پیمان که ضامن حکومت‌مندی و رشد پایدار است، در سال‌های بعد از ۱۹۳۰ در شیلی و آرژانتین زیر پا گذاشته شد.

در خلال بیست و پنج سال گذشته در شیلی، این پیمان اعاده شده است ولی در آرژانتین نستور کیچنر و همسرش کریستینا که اینک به جای او زمام امور را در دست دارد، کم و بیش براساس همان سنن پوپولیستی بر جای مانده از قاعدشان، خوان پرون حکومت می‌کنند. این سنت چپ‌نما - همان‌گونه که رایید نیز خاطر نشان می‌کند - بیشتر وامدار بنیتو موسولینی است تا کارل مارکس. دولت نقشی مسلط ایفا می‌کند. قیمت کالاهای اساسی ثابت است و بخش خصوصی باز یجۀ یک دولت فاسد و قهار. خوشبختانه در حال حاضر در پاره‌ای از دیگر کشورهای امریکای لاتین چون مکزیک، برزیل و کلمبیا نیز همانند شیلی برای نوعی حکومت‌مندی پایدار، پیمانی تلوچی در کار است.

در حال حاضر امریکای لاتین به کدام سو می‌رود؟ حاصل نبرد جاری برای «روح و روان آن» چه خواهد بود؟ رایید تلاش‌هایی را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد که در چارچوب به اصطلاح توافق واشنگتن برای آزادسازی اقتصادی در جریان بوده است. براساس این توافق قرار است که اقتصادها در برابر تجارت جهانی باز باشند و براساس رشته قوانینی که ضامن حقوق مطمئن مالکیت باشند نیز مشمول نیروهای بازار. بر همین اساس نیز قرار است که نقش دولت در تخصیص منابع تولیدی به حداقل ممکن کاهش یابد. این امر به معنای خصوصی‌سازی بخش دولتی است و خاتمه دادن به کارکرد یارانه‌ها و یا وضع مالیات‌های ویژه. به علاوه دولت موظف است ضمن رعایت مسئولیت‌های مالی، توجه خود را بر حوزه‌هایی چون آموزش و فقر متمرکز کند؛ یعنی حوزه‌هایی که متولی دیگری نمی‌توانند داشته باشند.

در خلال دو دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در تعدادی از کشورهای امریکای لاتین این آراء به کار گرفته شدند، ولی در تمامی موارد با توفیق روبه‌رو نبودند. اقتصاد آرژانتین فروپاشی عمیقی را تجربه کرد که در سال ۲۰۰۱ به کاهش ارزش پول ملی، رکود فوق‌العاده و یک بیکاری گسترده منجر شد. رایید تدابیر ارائه شده از سوی تفاهم واشنگتن را مسبب چنین پیشامدی نمی‌داند و احتمالاً نظر او نیز درست است. به عقیده او بخشی از این مسئله در آن ریشه داشت که سیاست‌های مورد بحث همیشه به صورتی همزمان و هماهنگ اعمال نمی‌شدند. نمی‌توان همانند آرژانتین دوره کارلوس مینم که اقتصاد را باز کرد و دست به خصوصی‌سازی زد ولی دیسپیلین مالی را رعایت نکرد، یکی را به کار بست و دیگری را از نظر دور داشت. این نظر رایید نیز درست است که می‌گوید حکومت‌های مورد بحث نتوانستند برای پشتیبانی از این اصلاحات نهادهایی نیرومند تأسیس کنند. اگرچه حجب و ادب وی مانع از آن بوده که چنین مطلبی را تصریح کند ولی تردید نیست که فساد حاکم بر حکومت‌های مورد بحث یکی از علل اصلی ناکامی‌های مزبور بوده است.

ممکن است که از دیدگاه برخی از صاحب‌نظران حکومت مینم در آرژانتین خیلی لیبرال به نظر آمده باشد ولی حرص و ولع آن برای مواهب قدرت چیزی بود در تطابق کامل با سنن کهن پرونیستی. این حکومت به اصطلاح لیبرال دست به کار خصوصی‌سازی شد، ولی این امر را با رشوه‌ستانی از مالکان جدید توأم کرد و انتصاب مجموعه‌ای از عناصر همراه و موافق در دیوان عالی که هیچ کس نتواند در مخالفت با این امر به قانون متوسل گردد.

در سال ۱۹۸۹ برای اعمال سیاست‌های تفاهم واشنگتن در آرژانتین تلاش درخور توجهی به عمل آمد. این تلاش سرگذشت عبرت‌انگیزی دارد، چرا که از آن حکایت دارد که کشورها می‌توانند به نقطه‌ای برسند که تقریباً راهی برای ترمیم برجای نمی‌ماند. ونزوئلا از ۱۹۵۸ به بعد از یک دموکراسی تثبیت شده و دو حزبی برخوردار بود ولی سیاست اقتصادی آن همیشه خصالتی پوپولیستی و حکومت - محور داشت. ولی حکومت‌ها با تکیه بر درآمدهای نفتی برای بذل و بخشش مالی و همچنین سرمایه‌گذاری‌های وسیع دولتی در عرصه صنایع فولاد و آلومینیوم همیشه می‌توانستند به نوعی از عهده کار بر آیند. اما از ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۹ بهای نفت کاهش یافت؛ «نسبت میان درآمدهای نفتی حکومت به جمعیت از نقطه اوج نفری ۱/۵۴۰ دلار در ۱۹۷۴ به ۳/۸۲ دلار در ۱۹۹۲ (و ۳/۵ در ۱۹۹۸) کاهش یافت». از آن‌جا که سیاستمداران نتوانستند از مخارج و هزینه‌ها دست بردارند در سال ۱۹۸۸ کسری مالی به حدود ۹/۴ درصد تولید ناخالص داخلی رسید و کسری بودجه به بالاترین میزان خود در تاریخ ونزوئلا رسید. و در نتیجه بهای همه چیز از وام‌های بانکی تا دارو و کالاهای اساسی خوراکی به نحوی مصنوعی پایین نگه داشته شد. بر این اساس بود که کارلوس آندرس پرز که در فاصله سال‌های ۷۹ - ۱۹۷۴ بر مداری پوپولیستی و در هیئت یک دولت بزرگ، ریاست جمهوری را بر عهده داشت در سال ۱۹۸۹ نیز برای دومین بار انتخاب شد. وی متوجه شد که اقتصاد جز ایجاد ارتباط مجدد با واقعیت راهی در پیش رو ندارد. ولی متأسفانه در این مقطع در میان ونزوئلایی‌ها نوعی از مواضع و رویکردهای اجتماعی شکل گرفته بود که خاص دولت‌های نفتی بود. بر این باور بودند که از ثروت و مواهبی برخوردارند لایزال و بی‌انتهای به همین نسبت حقوقی بی‌چون و چرا در بهره‌برداری از این ثروت. هنگامی که پرز در صدد اعمال سیاست‌هایی برآمد در جهت ریاضت اقتصادی، گروه‌های اوباش در سطح کاراکاس و به ویژه در نواحی فقیرنشین به حرکت درآمده و فروشگاه‌های بزرگ را غارت کردند. پس از «سی ساعت آشوب» از ارتش خواسته شد که برای اعاده نظم وارد عمل شود و در عرض سه روز بعد حدود ۴۰۰ نفر کشته شدند.

پرز بر ادامه اصلاحات خود اصرار داشت و این امر به افزایش محبوبیت عمومی او کمک نکرد. در ۱۹۹۲ نظامی گمنامی موسوم به هوگو چاوز برضد او کودتا کرد. این کودتا شکست خورد و چاوز راهی زندان شد، ولی مواعید وی مبنی بر اعاده روزه‌های سرخوش از ولخرجی‌های بی‌حدو حصر در ذهن بسیاری از ونزوئلایی‌ها جا گرفت. در ۱۹۹۳ پرز استیضاح شد و برنده انتخابات بعدی ریاست جمهوری رافائل کالدیرا، سیاستمداری پا به سن گذاشته از حزب

فاشیسم نزدیکی بیشتری دارد. در ونزوئلا سهم عمده «انقلاب بولیواری» در درجه اول نصیب خودبزرگ‌بینی چاوز شده است و نسل جدیدی از به اصطلاح «بولیگارش‌ها» یعنی تجار و بازرگان‌های بهره‌ور از بدل و بخشش‌های چاوز در اقتصادی که کلاً در دست اوست. مستمندان نیز از این امر بهره‌مند شده‌اند ولی بهره‌مندی آن‌ها پایدار و قابل دوام نیست. مداخلات دولت در تثبیت قیمت‌ها از همین حالا به پیشامد کمبودهایی جدی در کالاهای اساسی منجر شده است. نبرد جاری برای روح و روان امریکای لاتین در حال حاضر میان دو گروه جریان دارد: هواداران چاوز و کسانی که نمونه‌ای مطابق با تحولات شیلی، پرو یا برزیل را در نظر دارند. در هر سه این کشورها حکومت‌هایی متمایل به چپ سانتالیست بر سر کارند که در ضمن اداره یک اقتصاد مبتنی بر بازار، بخشی از سیاست‌های مالی خود را بر فقرزدایی و ارتقای آموزش و پرورش نیز متمرکز کرده‌اند که در چارچوب فعلی متضمن موقعیت‌های برابر نیست. در این که کدام یک از این نمونه‌ها در ارائه توفیقی درازمدت موفق خواهد بود نیز تردید نیست. ولی تا زمانی که دلارهای نفتی سرازیر است و سوسه‌انگیزی چاوز در امریکای لاتین نیز به قوت خود باقی خواهد ماند. باید به نحوی شگفت آور بر این باور است که کار او به جایی نمی‌رسد. امیدوارم چنین باشد. این بیشتر به بهای نفت بستگی دارد و توانایی دیگر کشورها در ادامه مسیری معقول.

TLS, (29 Feb. 2008).

* به نقل از:

دموکرات مسیحی، به نحوی نابخردانه در جهت عکس اصلاحات پروز در عرصه آزدسازی‌های اقتصادی گام نهاد. در این بین بهای نفت نیز کماکان رو به کاهش نهاد. در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۹۸ چاوز که از سوی کالدرافو شده بود با ارائه مجموعه‌ای از سیاست‌های پوپولیستی پا به عرصه انتخابات نهاد و ۵۶/۲ درصد آراء را کسب کرد. ونزوئلایی‌ها از ته دل خواستار باور به خبرهای خوشی بودند که وی در خلال مبارزات انتخاباتی‌اش، در زمینه اعاده دولت رفاه وعده می‌داد. سیاست‌های اقتصادی پوپولیستی چاوز قاعدتاً ونزوئلا را گرفتار فلاکتی به مراتب گسترده‌تر از پیش می‌کرد و بر همین اساس نیز سقوط نهایی او غیرمنتظره نبود. هنوز هم این احتمال به قوت خود باقی است. ولی افزایش بهای نفت به کمک او شتافت. در ۱۹۹۸ بهای نفت به پایین‌ترین حد خود در شانزده سال اخیر رسیده بود، ولی از آن زمان به بعد بهای آن با چنان افزایشی روبه‌رو شد که چاوز نه فقط توانست از فیدل کاسترو پشتیبانی کرده و در نتیجه یک متحد مهم ایدئولوژیک و نظامی را برپا دارد بلکه موفق شد «انقلاب بولیواری» خود را به کشورهایی چون بولیوی، اکوادور و نیکاراگوئه نیز صادر کند. چاوز از تمامی سیاستمدارهای پوپولیست و ضد سرمایه‌داری امریکای لاتین حمایت مالی می‌کند و هیچ یک از کشورهای آن سامان از نفوذ او برکنار نیستند. او با اندیشه «بولیواری» خود مبنی بر وحدت کل قاره تحت رهبری خودش به امپریالیست جدید منطقه تبدیل شده است. جالب آن است که هنوز هم می‌تواند خود را چهره‌ای چپ جا بزند، حال آن که پوپولیسم اقتدارگر ابانه او با

کتاب خورشید

کافه زیر دریا

چاپ چهارم، ۱۳۸۸
استفانو برتی (۱)
ترجمه رضا قیصریه

استفانو برتی فضایی تخیلی را وارد جامعه مدرن می‌کند و متقابلاً آزادرون جامعه مدرن به درون فضایی علمی-تخیلی می‌رود. برتی با این روایت‌ها که با نوآوری‌هایی در زبان نوشتاری نیز همراهاند، جایگاهی فراتر از یک نویسنده پساندرن پیدا می‌کند. شاید هم او یکی از نابو نویسنده‌گان پساندرن به معنای واقعی آن باشد.

کتاب خورشید

www.ketab-e-khorshid.com

کتاب خورشید

مارگریتا دلچه‌ویتا

چاپ دوم، ۱۳۸۸
استفانو برتی (۲)
ترجمه حایب ایتانو

استفانو برتی با خلق شخصیت «مارگریتا دلچه‌ویتا» این کتاب را در سال ۲۰۱۴ برای انسان قرن بیست و یکم نوشته است. دختری چهارده ساله، خیال‌پرداز و سرزنده که با ساده‌ترین کلمات عمیق‌ترین معانی را بیان می‌کند.

کتاب خورشید

www.ketab-e-khorshid.com